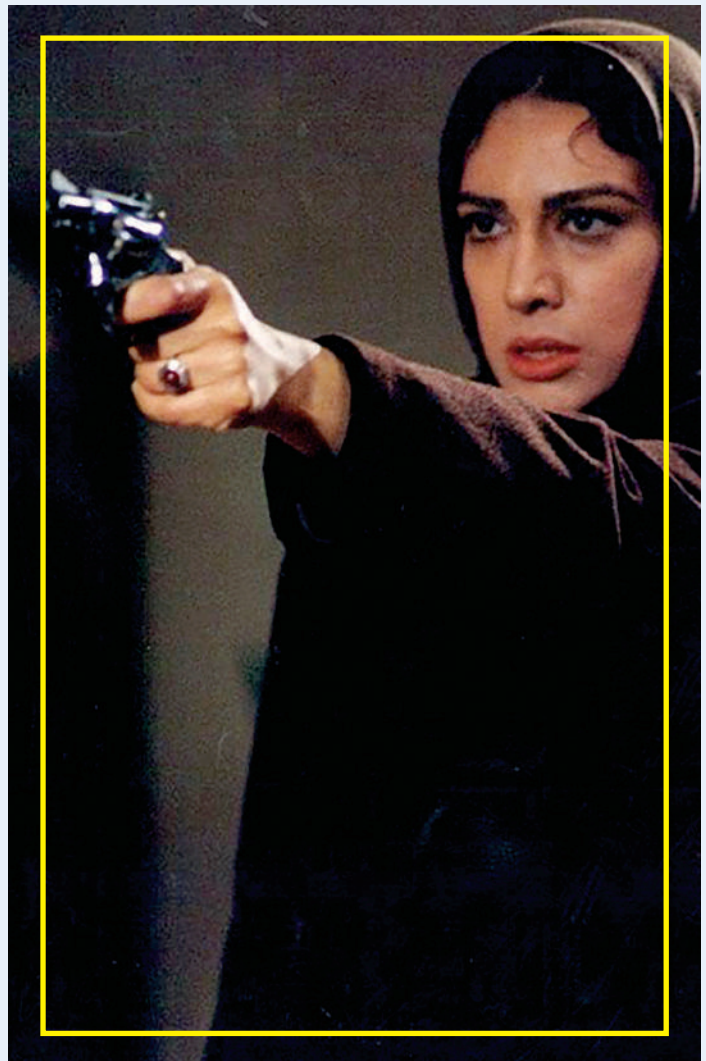


ترفند ورود به حجره‌ی حاجی نقدی و رفتن به خانه‌ی او پیش همسرش و هم‌چنین در مواجهه با صبوری و پیش کشیدن محافظی که نیست، زیرکی خود را عیان می‌کند. او حتی متوجه‌ی شنود گفت‌وگوی تلفنی خود توسط متصدی هتل نیز می‌شود (دقیقه‌ی ۵۶). و اگر چه مانند زنان قاجار گرفتار پرده و پرده نشینی نیست و یا دست به کنش‌هایی متفاوت می‌زند از جمله جایی که دستش را برای خداحافظی به سوی منتسب دراز می‌کند (دقیقه‌ی ۵۲). اما هم‌چنان به شوهرش وفادار است. در خصوص تقابل زن معاصر و زن سنتی، گلرخ را مقایسه کنید با مشهدی خانم و جایی که گلرخ به دیدن مشهدی خانم در خانه‌ی حاجی نقدی می‌رود. شمایی از یک زن قاجار به دیوار است که پرده‌ای از دو سوزن را در بر گرفته. گلرخ از سمت راست کادر به آرامی جای خود را به زن پرده‌نشین می‌دهد. (دقیقه‌ی ۷۲). او در چند سکانس از جمله بر خورد با شوهر خواهر منتسب در بانک وقتی به او پیشنهاد می‌دهد که او را برساند یا در برخورد با حاجی نقدی که او را به باغچه‌ای در شمال دعوت می‌کند، وفاداری خود را به شوهرش نشان

می‌دهد. این وفاداری در سکانس رویارویی با نایری که او را با فریب گرفتن چک‌ها به خانه‌اش می‌برد به اوج خود می‌رسد. گلرخ دست به اسلحه برده و نایری به او می‌گوید: «خیلی بهش وفاداری!» گلرخ می‌گوید: «بیشتر از اون به خودم!» نایری ادامه می‌دهد: «اون ارزشش رو نداره.» و گلرخ می‌گوید: «من به ارزش خودم فکر می‌کنم» (دقیقه‌ی ۸۹). زن در این مهلکه دچار آسیب و آزار می‌شود. او در نهایت در برابر هاشم برید یکی دیگر از طلبکاران همسرش نقشه‌اش به درستی اجرا نمی‌شود و مورد ضرب و شتم و آزار (احتمالاً تعرض و تجاوز بدون بازنمایی و در غیاب) قرار می‌گیرد اما هم‌چنان با اراده و قدرت مسیرش را ادامه می‌دهد تا کار نیمه‌تمام خود را به اتمام رسانده و شوهرش را از بندرها سازد. در پایان نیز وقتی در برابر افشارگری جواد مقدم، شریک همسرش متوجه می‌شود که همسرش به او دروغ گفته، ابتدا می‌گوید که باور نمی‌کنم (دقیقه‌ی ۱۳۲). و در سکانس پایانی نیز عطای داشتن چنین مردی را به لقایش بخشیده و اسلحه را به سوسی ناصر معاصر و فرشته پرت کرده و با ایهام به اسلحه و هم‌چنین مرد می‌گوید:



«زن» در سگ کشی هم چون مفهوم میراثی خود بخشنده است. اگر چه در گذشته همسرش را به ظن خیانت ترک کرده اما این بار باز گشته تا مفهومی اسطوره‌ای از خود بسازد. این بار نه با ظن خیانت بلکه با اطمینان به این موضوع (خیانت)

«من دیگه لازمش ندارم» (دقیقه‌ی ۱۳۵). و صحنه را ترک می‌کند و به شهرستان می‌رود تا به زاینده‌ی زنانه‌ی خود این بار در غالب نوشتن زمانی به نام سگ کشی بپردازد.

به این ترتیب زنانگی گلرخ کمالی در سطح اول نشانه‌ها با نام، پوشش، کنش‌ها و گفتار او شکل گرفته و با مفصل‌بندی‌هایی این چنین از سایر رمزگان گفتاری، بدنی، پوششی و رفتاری بهره می‌برد تا ابعاد دیگری از زن و زنانگی او را در متن فیلمیک سگ کشی چفت و بست کرده و بازنمایی کند.

سطح دوم

اما نشانه و دلالت‌های آن در این جا پایان نمی‌پذیرد. نشانه‌ها و نظام نشانگانی هر گز معنایی بسته ندارند، بلکه در لایه‌های دیگر قادر به ادامه و گسترش دلالت‌های ضمنی و ایجاد چالش با گفتمان‌های فرهنگی و تاریخی خود هستند. در همین سطح است که نشانه‌ی سطح اول همان‌طور که بارت معتقد بود با الصاق مدلولی دیگر از جنس ارزش‌های فرهنگی تبدیل به اسطوره‌ی معاصر از زن و زنانگی در سگ کشی می‌شود.

عدم بروز احساسات

گلرخ کمالی نه تنها در ظاهر پوشش و نه در موقعیت خود به عنوان شرخر و نه تنها در ورودش به مکان‌های مردانه دست به آشنایی زدایی می‌زند بلکه پارازیت فراتر گذاشته و در ابراز احساساتش نیز دچار نوعی از کنش‌های معمول مردانه می‌شود. او با وجود آسیب‌ها و آزار فراوانی که در این مسیر دشوار متحمل می‌شود هرگز گریه نمی‌کند، به التماس نمی‌افتد و عجز و خشم و ناراحتی‌اش را با فریاد بروز می‌دهد. در سکانسی که سنگستانی از او می‌خواهد که گریه کند و به گلرخ می‌گوید: من خیلی وقته یه گریه‌ی درست و حسابی ندیدم گلرخ فریاد می‌زند: «حالا هم نمی‌بینی. من گریه‌هامو قبلاً کردم. حالا فقط فریاد برام مونده. بدهش من!» (دقیقه‌ی ۱۲۵). این عدم بروز احساسات پیش از این یعنی پیش از آسیب‌هایی که در این مسیر دیده است نیز وجود دارد. گلرخ در برابر پدرش و ابراز دل‌تنگی او چیزی بروز نمی‌دهد و هنگام رفتن پدر زمانی که او سوار بر تاکسی می‌شود می‌بینیم که گلرخ عامدانه می‌کوشد تا اشک نریزد (دقیقه‌ی ۸۱). گلرخ کمالی که زنی نویسنده و پرشور است بنا دارد تا با اشک نریختن و پرهیز از کنش‌هایی که تا پیش از این زنانه به نظر می‌رسید قوی جلوه کند. او حتی پس از سکانس تعرض در دفتر هاشم برید اگر چه دردمند و آسیب‌دیده ظاهر می‌شود اما هرگز گریه نمی‌کند. بعد از سکانس تعرض او را می‌بینیم که در لابی هتل نشسته است. عینک به چشم دارد، سیگار می‌کشد، سرش را پایین می‌اندازد، خودش را جمع می‌کند و شرمگین است (دقیقه‌ی ۱۰۹). گلرخ گریه نمی‌کند، داد می‌زند، در خانه‌ی فرشته روی میز مشت